

رفته بود آمد و به صاحب محبوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر
 زعفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و
 تبت پیشکش آورد و درینوا حکیم علی خویش حکیم الملک
 گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عدیم المثل
 است همراه وکیلان عادل خان دکنی به ایچانگر فرستادند و درین
 ایام مدیر نظام یزنه میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمد و
 ابدان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید
 و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی
 بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که
 حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی
 از سلاطین ذوی اقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ
 کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابراین ظاهرا متابعت اظهار
 نموده و حقیقت استعلان در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی
 الاول از سال نهم و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که
 نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند
 و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند و بتشویش تمام این سه
 بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود
 آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و
 ابیات این است که

خداوندی که ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
 بعدل و داد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از خیال ما برون کرد
 بود وصفش ز حد فهم برتر * تعالی شأنه الله اکبر

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مهملیل فرعیه شایع بود و بدبختی چند از هندوان و مسلمانان هندو مزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوئیدین در تصنیفات از خطیه تبراهمی آوردند و اکثفا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم الکذابین ببرند و این معنی باعث بدنامی عام گشت و تخم فساد و مینه در ولایت سر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ابدال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت برگردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمه اُحَقُّ بر زبان جاری شدن ممکن نبود *

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفههای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افرون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محارطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیچ خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشرته دست و پامی هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پراز اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادمی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را همزود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقه‌هایی زر و جواهر نثار فرمود *

و درین سال ایلیچی عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی
محببت انگیز از ماوراءالنهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زاده‌های بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چوما دوست باشیم با یکدیگر * بود بحر و بر ایمن از شور و شر
و درین ایام محضری بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبی
صدر الصدور و قاضی جلال الدین ملتانی که قاضی القضاة بود
و صدر جهان مفتی کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود
و غازی خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت
مرجوحه را در مسئله مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکی نباشد و بخودی
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای
مصالح ملکی را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که
بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئله مختلف فیها را
امضا فرماید تا بالاخره بعضی بطوع و بعضی بکراهت بران تذکره مهرها
کردند و صورت آن بجنس نقل نموده میشود *

محضر

مقصود از تشدید این مبدائی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان
 سینت عن الحداث بمیامن معدات سلطانی و تربیت جهانبنانی
 مرکز امن و امان و دایره عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام
 خصوصاً علمای عرفان شعار و فضایل دقایق آثار که هادیان بادیة نجات
 و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین
 دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهوز علمای فحول که جامع فروع
 و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت
 اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تامل کافی در غوامض معانی
 آیه کریمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و احادیث
صَحِيح ان **أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِمَامٌ عَادِلٌ مَنْ يَطَعِ**
الْإِمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي و **مَنْ يَعْصِيَ الْإِمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي** و غیر ذلک
 من الشواهد العقلية والدلائل النقلية قرار داده حکم نمودند که مرتبة
 سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبة مجتهد است و حضرت سلطان
 الاسلام کهنف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح
 جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا عدل و
 اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین
 مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را
 از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم
 اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع
 آن بر عموم برابرا و کافه رعایا لازم و مستحکم است و ایضا اگر بموجب

رای صواب‌نمای خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف نصی نباشد و سبب ترفیده عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متحکم است و مخالفت آن موجب سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور صدق و فور حسباً لله و اظهاراً لاجراء حقوق الاسلام به محضر علمای دین و فقهای مهتدین تحریر یافت و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) * و مسوده آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکمره نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست که من بجان و دل خواهان و از سالها باز منتظر آن بودم و بعد از آن که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام متحقق شد و معارضی نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت و اعقلیت امام بر حکم شرع باشد اسلام را تقلید نمایند و حال شیخ ابو الفضل بعینه چون حال حیرتی شاعر سمرقندی بود که از بس ایندا که از ماوراء النهریان باردمزاج کشید برزغم ایشان به کهنه سومنان عراق یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب از درست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجزایب اجمیر روان شدند و بعد آن تا ایوم چهارده سال باشد که عطفه عنانی بآن طرف واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج گروهی اجمیر پیاده شده شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زنان میگفتند که عجب کل العجب آنکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که در هر گوشه صد هزاران هزار دلی کامل و مکمل همچون خواجه

قدس الله سره العزيز از گوشه دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار
پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است
درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطنوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق
قرآن و توغل در استحاله وحی و تشکیک در نبوت و امامت امتحان
کردند و بود جن و ملک و سایر معنیبات و معجزات و کرامات انکار
صریح آوردند و تواتر قرآن و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از
اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند
و امثال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدعت کوری چند • مصحفی ماند و کهنه گوری چند
گور با کس سخن نمی گوید * سر قرآن کسی نمی جوید
عید آمد و کارها نکو خواهد کرد * چون روی عروس
ساقی می ناب در سبو خواهد کرد * چون خون خروس
افسار نماز و پوز بند روزه * یک بار دگر
از گردن این خران فرو خواهد کرد * افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمه لا اله الا الله اکبر خلیفة الله علانیه تکلیف
نمایند غایتش از ظهور خلال ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن
چند کسی اکتفا نمودند و • فتنهای است * تاریخ یافته شد و
در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز
خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوندار روم و غیر
ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه
تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای
خاطر خوندار روم غایبانه از جانب او این درشتی میکنی و جای
از برای خود وقتی که از اینجا بروی پیدا کرده تا اعتبار یابی همانجا
برو و شهباز خان نیز تیز رفتند درین وادی در آمده بیربر سنگ
جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت
که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد
تو میتوانیم بر آمد و کار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص
دیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست
بر دهنهای شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاکم پتن
از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق
و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب
گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمة را تا صدی از نظر می
گذرانید و اکثر زمین آنها را می بردند و از کار عدوی (؟) گفته اندکی
میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکبر و اعیان و معارف
و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی
زادگان هند ناقابل نماندند بخلف من بعدهم خلف اضاء الصلوة
و اتبعوا الشهوات و مدارس و مساجد مدارس و اکثری جلالی وطن
شدند و اولاد ناقابل ایشان که مانند بهرور بیاجی گری نام بر آوردند
مدارس از علما آن چنان بود خالی
که ماه روزه ز میخواره خانه خمار

برند تختۀ لوح ادیب از پی نرد
 کفند مصحف قاری گرو بوجه قمار

و درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل
 که او را فضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه
 فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضی علی مذکور فقیر
 را نیز که از خدمت بازمانده خود را بزعم خود از جمله منسیان
 ساخته بودم در بلده اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش
 را که ضایع کنند روزگار امت شنواید

بدرگاه حکام درگاه و بیگه • روی تا کنی بیگه چند حاصل

فرمودند که پنذارم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که
 بلی بشرط خدمت فرمودند که پدرسید که مگر ضعفی داشت که از
 خدمت مانند غازیخان بدخشی در بدیهه گفت که ضعف طالع
 داشت و هر کدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران
 ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهید از خان
 بدخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما
 کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیه خدمت ندارد زمین او
 مناصفہ باشد فی الحال تسلیم کردم و این معنی بسیار گران آمد
 و روی بر تافتند و چون قاضی علی مکرراً بعرض رسانید که در حق
 او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبی را که
 هنوز در اردو بود بپرواند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر
 زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداد امروهه مرحوم پیغام فرستاد
 که چون عدالمند امت و خرج هم شنیده میشود که دارن ما هم

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگانه تجویز میکردیم
و مقریان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
کردند خواهی نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیداده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم
و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کرور میرسد
بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین
سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرخودی که
حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت و ملا
محمد یزدی را بقاضی القضاتی انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغی برپادشاه داد تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرخودی و میر معز الملک
و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا
چنانکه مذکور شود جنگهایی عظیم کردند و ایامه میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در ملک او تداخل
نمود ارحم ترحم عافیت مهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد وقتی که نزد معصوم خان جونپوری رفته باز گشت حقیقت
فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جونپور طلبیدند چون بغیروز آبان که

هرده کرزهی آگوه است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
 ازیشان جدا ساخته و هر دو را بکشتی نشانده و از آب چون گذرانیده
 بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمی دیگر میرسد که اینها را ضایع
 سازند و موکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
 دیگر کهنه می نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتی
 عمر این هر دو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزی
 قاضی یعقوب از بنگاله میرسد و او را هم متعاقب ایشان میفرستند
 و یگان یگان را از ملایان که از توهم بی اخلاصی داشتند در نهانخانه
 عدم میفرستادند و علمای لاهور را جلالی وطن ساخته هر کدام را
 چون سلک منثور از هم گسستند از آن جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
 که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروج از گجرات و
 ملا عبد الشکور گول دار را بقضای جونپور و ملا محمد معصوم را به
 بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را به مالوه جلالی وطن کردند و صدارت
 آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
 المرام شدند اما شیخ معین ندیره مولانای معین واعظ مشهور را بجهة
 کبر سن و اطلاق اسم شیخی برو از ملایان که مقلد محض و دشمن
 دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
 ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سنه نهصد و نود
 و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم سرهندی را صدر گجرات ساخته
 فرستادند و او ذخیره و زر بسیار برشوت از ایمه گرفت و زر فراوان
 جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
 معنی بعرض رسید که داعیه رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

بغی از آنجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها می طلبیدند او رساله مشتمل بر نقل دروغ از بزرگان دین خوش آمد خیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل آنکه عبارتی جعلی از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی کهنه کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتی چند که در خلیفة الزمان بود درج کرد و باری بسر عزایت آمده در سلک بار یافتگان پایه قرب در آورند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه از کتب ملا ابو سعید برادر زاده میان مان پانی پتی حدیثی موضوع گذرانیده بودند که پسر صحابی مدرّس در نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحدّهای دلیرانه میگرد و مناصبها می نمود بقلعه رندهنبدور فرستادند تا بمرور و جدّه او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچهای طولانی بسته بود و شهرت چندان یافت که خون را از بالای قلعه می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روی نمود

فامیدنا من الدنيا بیحزات کفردوس

و اصبحنا بلا دار کان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خواننده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت باو در خلوت با جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی را که میدانستند که مرید میگردد یا مجلس سماع یا نوع قلبی دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله و بکر می نمودند و این معرکه پیوسته در گود بود پیران معمور و شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند و تفصیل این تطویل دارد بنابراین فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق عقید بامضای مستوفیان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل و الحق آن مجالس خذک و آن حالت‌های افسرده و آن حرکت زشت و آن تکلفات پیراه و آن صوفیان مرائی نابر خوردار اکثری قابل فهمین بودند که بر افتند

آن نه صوفی گری و آزاد بیست * بلکه کیدی گری و قواد بیست دزدی و راهزنی بهتر ازین * کفن از مرده کنی بهتر ازین هر چند می خواهم که این عجاله پاره معنی تاریخی هم داشته باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگر و طرح و وضع جدید زمانه و سخنان منذهب و ملت نوکه سوخته آنم میروند

و اخلاق کانونر اذا شدت مدحه * و ان لم اشأ تملی علی و اکتب کش میکنی بخانه خاوند میروند

کاشکی ازین خلاص می یافتم اما چکنم که ذهب اللذین یعاش فی اکنافهم * و بقیت فی خلف کجالد الجرب

خطابى با فلک کردم که از تیغ جفا کشتى
 شهان مجلس آرای و جوان مردان بر منک را
 زمام حلّ و عقد خود نهادهى در کف قومى
 که از روى گرم باشد بر ایشان شرف سگرا (؟)
 همان در گوش جانم گفتم فارغ باش خوش مینزى
 که سببت بر کفد ایام هزده روز یکیک را

و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیرى
 بنیاد کرده و امرای آن حدود را متذذبی و متضرر ساختن گرفت
 و جایگیرانثرى را باز یافت نموده و رسم داغ و محلى بطرز دربار
 و محاسبات بر رسم کهنه در میان آورد

مشور در حساب جهان سخت گیر * که هر سخت گیرى شود سخت میر
 باسان گذارى دمی میگذار * که آسان زید مرد آسان گذار
 و باباخان قاقشال و خالدى خان که از اعدیان واساطین بودند هر چند
 استعفاى داغ والتماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفى نه بست
 و بجهت باز یافت زر جایگیرى که بی داغ و محلى گرفته بود خالدى
 خان را مقید ساخت و کف پائی فرمود اتفاقا در همان ایام فرمانى
 بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامى نوکر میرزا محمد حکیم
 را که از کابل به بنگاله رفت سیاست برساند مظفر خان او را از
 میان قاقشالان بر آورده و بابا خان را سخندان درشت گفته و فرمان
 نموده بر سردیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود و همه سپاهیان آنجا
 از معاینه این حال بر خود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طاقیهای
 مغولى پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که بر زبان

قدیم آنرا لکنوتی میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هرجا که یافتند بغارت بردند و مظفر خان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابوالفتح و تپرداس را فرمود تا با فوج خویش در برابر
قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار بزم بود
نه رزم و از تپرداس هندوی فویسنده برین قیاس چه آثار جلالت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان فرمان استمالت اشدمال جماعه
قاقشالان و تقرر جایگیر ایشان که دران ایام رفته بود بقاقشالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند
و نام بردهارا با میر ابواسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث
روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاربه گرمتر ساختند
در همین اثنا ملا طیب و رای پرکھوتم بخشی که جایگیر معصوم خان
کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بزیاد
بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برسر رسیده رای
پرکھوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بکرهی شتافتند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی که حالا دیوان گل
است در کرهی سر راه برایشان گرفت و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقاقشالان یکی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه نمانده که چار دیواری کهنه پیش نمانده
بود متحصن شد و وزیر خان جمیل بیک که از امرای قدیم الخدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفان در
 آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر
 ساختند و این هر دو سردار با رای تپوداس بنوعی از حبس
 خلاص یافته بمدن زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم
 نور الدین قراری دران فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم
 خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده برآورده بعد از انواع
 عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای او را مرمایه استظهار
 ساخته جمعیت گرفتند و امام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده
 جمعیت حواری پیداده بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین
 را که از بند قاسم علی خان بقال حاکم کالپی به بنگاله فرستاده بودند
 از قید بر آورده بسرداری برداشتند و فتنه عظیم قائم شد و راجه
 تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای
 عظام برای قلع ماده این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب
 علی خان حاکم رهتاس و محمد معصوم خان فرسخودی حاکم چونپور
 و دیگر جایگیر داران نواحی بکوسک راجه تعیین یافته و هنوز در راه
 بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشی جنگ کرده او را
 بقتل رسانید محمد معصوم چونپوری سه هزار حواری را آزموده مسلح
 و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکت و سکونت او ظاهر
 بود و راجه اینمعنی را فهمیده او را بانواع تسلی میداد و حقیقت حال
 نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا
 شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل و کشتی فراوان
 و توپخانه آراسته در نواحی قصبه سنگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از صومرا اعتمادی لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
 جنگ میدان ندیده در قلعه منگیرتحصن جسته هر روز جدل داشت
 و درین لشکر عسرت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کذب و
 خویش شهباز خان يك لك روپيه بداکچوکي از راه آب بوده براجه
 رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لك روپيه
 در سر هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
 سرمدی و گاهی پسر سیئه بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
 خبر بتوالی میرسید و از جمله داکچوکیان قاضی زاده صاحب حسن
 ناقص عقل عبد الحی خواص پسر قاضی صدر الدین سنبلی که
 او نیز از خط سخنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
 کشتی عمر او بغرقاب بلارفت درین هنگام همایون فرملى پسر شاه
 فرملى مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
 وقت گفت و گوی مسلمانانیهایی جدید و تکلیف و اصلاح مردم
 در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
 از لشکر راجه گریخته بمخالغان پیوست اتفاقاً در امتداد ایام
 محاصره بابا خان قاقشال از بیماری صعب مشرف بر موت گشت
 و جباری پسر مجنون خان قاقشال که رکن رکین آن جماعه بود
 و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف بابا خان
 اراده رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
 خان کابلی بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا
 بایلغار رفت تا پنده را متصرف شود و خزانه پادشاهی را بدست
 آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پنده

متحصن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرخودی را با جمعی
 بکوسک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه
 داشت خود را بجانب کچیپتی که زمین دار مشهور است کشید و
 راجه و صادق خان با بقیده امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلی
 متوجه بهار شدند او شبخون آورد اتفاقاً بر سر منزل صادق خان
 ریخت و دران شب تارماه بیک نام سرداری بزرگ که با آغ خان
 حبشی ترکیب یافته بقرا ولی تعیین شده بود گشته شد و آغ خان
 بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان
 جنگ مردانه کرد و چون دید که کاری نکشوده مانده و روان شد
 و دران اولکاء وسیع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیسی خان زمین دار
 اقیسه برد که در فیولا در صد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به
 مقدار چهار لک روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر
 بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و
 آن صوبه تا گرهی بتصرف افواج پادشاهی در آمد و درین ایام
 شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نغمه مقرری بود و
 جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هر دو بحسب طلب از سارنگپور
 متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد
 معاملگی و بد عهدی و رفتاری که لازم سردار عهدشده بقتل رسانیده
 متفرق شدند میگویند که روزی سایللی از شجاعت خان و دیگر خوانین
 که بدربار نشسته بودند چیزی طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته اند بعد ازین واقعه
 شریف خان اتکه را بمالوه بجای او نامزد کرده و بمنزل او رفته و
 مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

و درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از آگره
 طلبیده و نوازش نموده با پنج هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند
 و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده بانواج آراسته بکومک خان
 اعظم تعیین کردند تا بسرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچیتی را
 بریده عرب بهادر را ازان جا بر آورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموفقان
 در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام
 مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت
 روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکوی تو نمی جنم * آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین
 سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هر کدام صحبت
 خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدی و
 طالب بیکه چند که خاک بر سر آن باد و چاپلوسی و متملق و
 لعنه ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب
 اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل واستغنا و علوهمت
 و آن هم بوجه کمال از همه مسلوب دیدند ازین صغر بدگمانی
 بجاهای دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامی چند * بگرفته بطامات الف لامی چند

تا رفتن به صدق و صفا گامی چند * بد نام کنند و نگو نامی چند
 ازان جمله شیخ چانیده^(۲) خنیفه اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه
 سیوهنده بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس
 نمودن و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید
 اتفاقاً دختر زک و حرکات باره ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
 خیروزآبادی بصد طرفگی آن دوکانی وا کرد و باعث بی اعتمادی
 از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ منتهی افغان^(۳) کسی را از پنجاب
 طلبیدند به مقتضای امثال پداده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
 تا محفّه او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بخدیار
 فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده
 و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادی
 که بادیّه فقر بقدّم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین
 قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
 که فقیر در آخر عهد اسلم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی
 علامی اوستادی میان حاتم سنبلی رحمه الله پیش ایشان ارشاد
 قاضی و حاشیه میخواند و حالا قائم مقام پدر است و هم در علم و
 هم در معامله و هم در حال مشارالیه است بدرگاه بر حسب طلب
 آمد و او را ایستاده با عزاز دیدند و چون پورشی رفت اشاره بسامعه
 خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشتم در فور وداع
 نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نمایی جاهل تعاضد دلایل

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمای که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مهام و هذو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهصد و نود بردارنده باطل شخصی خواهد بود و همه تعدیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازی صلوات جعفران که از مکه معظه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که به موجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا * آید کواکب از جوانب یکجا
در سال اسد ماه اسد روز اسد * از پرده بیرون خرامد آن شیر خدا
و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر
و درینولا عرض داشت راجه تودرسل رسید که تا این زمان
بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فر نخواستی را همراه دارد اما خواجه
شاه منصور دیوان زر باقی بسیار از و از ترسون محمد خان طلب
داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده
درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت
گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند
روزی از برای صلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجای او

وزیر خان برادر آصف خان هرروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منجوس منجوس بوم شکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا باتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و با وجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال در پی تحقیق این امر شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازی نشنوند دایهای مویب باید برایشان گذاشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بیتم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة ایضا بکدام دین و مذهب ملقن میشوند و نخست از همه چه کلمه میگویند بنابراین تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزرگسالی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چهار سال همه گنگ برآمدند و وجه تسمیه راست آمد و اکثری در آنجا رضیع مادر خاک شدند مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان زیست بر مادر بدیع زود باشد کارمیده ز اضطراب * در کنار مادر افتد مست خواب و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی پشکال در حاجی پور

گذرانیدند و معصوم جان فرخودی که دایمی پادشاهت بی رخصت
 امرا در چونپور آمده بغی ورزید و پیشروخان عرف مهتر سعادت
 که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دل‌سای او بود و
 چونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرخودی مقرر
 شد و او سخنان پریشان مخطبانه گفته و اوده را کذاره ولایت دانسته
 بانجا رفت و در پی استعداد جنگ بود و در آن وقت که سایر سعادت
 بدربار آمد و احوال خواندین آن صوبه را گفت قصه فدوی در آن
 محمد یزدی بر خروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
 محمد یزدی و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدین ایام
 نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که وقت توجه پنده رعایت
 یافته در جوسی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و بر سر کوه
 که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که در آنجا
 حاکم بود رفته الیاس خان را در جنگ کشت و قلعه را محصر
 داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
 خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را بر سر نیابت
 خان نامزد کرده و شاه قلی خان محرم و بیبر باد فروش را برای
 دل‌سای معصوم خان فرخودی روانه کرده گردانیدند و بعد از رخصت
 وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
 ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کوه بجانب قصبه
 گشت از توابع ولایت پنده روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
 بنسرت باورسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با
 چندین امرا انچهان جنگ و تدد کرد که فوق آن متصور نباشد

و افواج را زیر دژبر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسب بزمین آورد و باز خلاص بخشید و بالاخره هزیمت یافته در اوده پیش معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان شکست یافته پناه بار آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولاً بجونپور و از آنجا باوده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابته داشت که که بطریق مبالغه یک مرتبه پدانشاه ایران و توران هم مقابله می توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و یراق دیگر برین قیاس بمحاربه شهباز خان شتافته در طرفه العین برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل گروه راه فرار طی کرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بربرانغار لشکر شهباز خان بود در جنگی مخفی مانده وقتی که افواج معصوم خان در پی غارت پریشان شده بودند او را با کم کس دیده و قابو یافته حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهباز خان رسید بهمان پای که زفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان رفت و در سواک شهر اوده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان درین مرتبه هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال و اسباب شوکت و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه سواک بدر رفت و این واقعه در ذی حجه سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام ساز ارغنون را که از عجائب مخلوقات است و حاجی

حبیب الله از فرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند هندوئی

بزرگ بقدر آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهایی آن را می نواخت
و دوی دیگر از بیرون پنج پر طاووس و غیر آنرا انگشت میزدند و
شعبه‌هایی مختلف ازان برمی خاست و از بسکه ملاحظه بودند فرنگیان
هر دم برنگ سرخ و زر بر می آمدند و از حالی بحالی میرفتند
و اهل مجلس ازان عجوبه حیران ماندند و تعریفش بوصف راست
نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو
زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان ببرند که پادشاهان
مستثنی اند هر کدام معتقد خویش را می گفتند حکیم همام گفت
اعقل ناس خود را میدانم و شیخ ابوالفضل پدر خود را گفت برین قیاس *
و درین ایام اخلاص با صاحب بر چهار مرتبه قرار یافته که
ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هر کس که هر چهار دارد هر
چهار دارد و هر کس که یکی دارد یکی دارد و همه خود را مرید مخلص
درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین و تسعمایه خبر رسید که میرزا
محمد حکیم از روی طلب معصومین باغرای فریدون خان که خال
وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شانمان
نام نوکرش را از آب نیلاب گذرانیده مان مذکوره ولد بهگوان داس بر سر
شاهمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب
گذشته در سواد سید پور آمد بنابراین هشت ماه بسپاهی زر نقد از
خزانه داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم
چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در
مرای باد که پانزد کروهی فتح پور امت خیر فتح شهباز خان رسید

و همان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
 بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
 میربحر نوشته بودند یافت و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده
 مخفی داشتند و در دهلی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بداغ
 مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
 سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانی پت ملک ثانی کابلی
 وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت از رنجیده در
 منزل شاه منصور فرود آمده او را وسیله ملازمت ساخت و چون
 در میان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتی چندان نبود درین
 وقت جدائی ثانی خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائی کرده
 خالی از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
 هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد
 سولمانک نیامد چه مقرر شد که برهان قسمی حجت نمی تواند
 بود و در نواهی شاه آباد ملک علی برادر قاضی علی که حالا کوتوال
 لاهور است دو خطی مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
 بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از موهومی
 مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولاً و میرزا را ثانیاً و
 مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک
 خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که مشرف
 بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقذار پرگنه فیروز پور بود
 در سی کرههی لاهور با فای خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
 میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه مارامعاف